

زمانی برای اعتماد

درس ۲، اعتماد به خدا

استیفن جی. نیکولز

درباره‌ی زمانی برای اعتماد صحبت می‌کردیم؛ و در این جلسه می‌خوایم درباره‌ی این صحبت کنیم که اعتمادمون باید به خدا باشه. برای کمک به درک این موضوع، می‌خوایم به اشعیا، باب ۴۰ برگردیم. این باید یکی از زیباترین باب‌های کل کتاب مقدس باشه؛ اشعیا، باب ۴۰.

می‌دونید، با این کلمات عالی شروع می‌شه، «تسلی دهید! قوم مرا تسلی دهید!» و البته، نمی‌تونید اینو بخونید و صدای سرود «مسیحا» رو که کاری از هندیل بود، در ذهن تون نشنویید. اینجا چند بابِ پیاپی رو درباره‌ی داوری داشتیم. از باب ۱ تا ۳۹ اشعیا، یه کتاب ناخوشاینده. به ملت‌ها نگاه می‌کنید؛ به اسرائیل نگاه می‌کنید؛ و پیشگوییِ داوری رو به‌طور پیاپی می‌شنوید.

و بعد یکدفعه، در باب ۴۰، آهنگِ صدا عوض می‌شه. این عوض می‌شه؛ در واقع، گاهی باب‌های آخر کتاب؛ باب‌های ۴۰ تا ۶۶، «کتاب تسلی» نامیده شده؛ چون باب‌های اول، با خشونت، داوری می‌کنند. خُب، اینجا اشعیا رو داریم که قبل از اسارت اسرائیل در بابل نبوت می‌کنه.

اما نه‌تنها، اشعیا می‌بینه که اسرائیل به اسارتِ بابل می‌ره؛ این نوشته، واقعاً روی دیواره؛ یعنی هر کسی که توجه می‌کرد، می‌تونست اونو ببینه؛ اما نبوتِ اشعیا این بود که «نه‌تنها به اسارت می‌رید، بلکه برمی‌گردید.» پس وقتی به این باب‌ها می‌رسیم؛ حالا داوری تموم شده و درباره‌ی احیا و بازسازی صحبت می‌کنیم. پس آیات اولِ باب ۴۰، به اسرائیل اطمینان می‌ده که به این سرزمین برمی‌گردند؛ و به همین دلیل، این کتاب تسلیه. «شما به این سرزمین برمی‌گردید.» اما می‌خوام کمی به این موضوع فکر کنیم.

پس بیاید خودمون رو در اردوگاهِ بابل ببینیم. ما اسرائیلی‌های اسیر در تبعیدیم و طومار اشعیا رو داریم. می‌خونیم که قراره به سرزمین‌مون برگردیم. حالا، بیاید به این موضوع فکر کنیم. از یه طرف، بین جایی که الان هستیم و اسرائیل، یه بیابانِ بزرگه. پس باید بر شرایط جغرافیایی غلبه کنیم؛ اما ناخوشایندتر یا وحشتناک‌تر از این، بایله. برای اینکه این اتفاق بیفته، پادشاه باید بیاد و با خوشی بزرگوارانه‌ی قلبی، تصمیم بگیره که ما بتونیم به خونه برگردیم. و البته، بابل قراره از صحنه خارج بشه و کورش مادی-پارسی قراره بیاد. حالا، اگه با تاریخ دنیا آشنا باشید؛ وقتی کورش رو می‌دیدید، فکر نمی‌کردید که او قلب سخاوتمندی داشت که فقط می‌خواست به مردم مهربونی کنه.

او به فتح دنیا علاقه داشت. پس اگه اونجا نشسته بودیم و می‌شنیدیم که خدا می‌خواد ما رو احیا کنه، به نظرم این سؤال ایجاد می‌شد: واقعاً؟ آیا خدا می‌تونه به این وعده عمل کنه؟ درسته؟ پس وقتی به آیات ۱۲ تا آخر این باب نگاه می‌کنم؛ مجموعه‌ی

نمایش قدرت خدا رو می‌بینیم؛ اینکه خدا وعده داده که اسرائیل رو احیا کنه؛ مثل شبانی که بره‌ها رو جمع می‌کنه و در آغوش اش حمل می‌کنه و به جایگاه امن‌شون در آخور گوسفندان می‌بره؛ اسرائیل هم به سرزمین‌اش برمی‌گرده. اون‌ها احیا خواهند شد.

و می‌تونید روی این حساب کنید. خدا وفاداره؛ و اگه به خدا اعتماد کنید، ناامید نمی‌شید. پس اینجا مجموعه‌ی نمایش قدرت خدا رو داریم. در این باب، یا در این آیات؛ از آیه‌ی ۱۲ تا آخر این باب؛ می‌خوایم ببینیم که قدرت خدا بر خلقت نمایان شده.

ما به آب‌ها، کوه‌ها و دریایچه و ستاره‌ها نگاه می‌کنیم. ما می‌بینیم که قدرت خدا بر ملت‌ها نمایان شده. ما می‌بینیم که قدرت خدا بر خدایان دروغین نمایان شده. و هنگامی که اشعیا این فصل را به پایان می‌رسونه، شاهد نمایش نهایی قدرت خدا خواهیم بود.

پس بیاید به این موضوع نگاه کنیم. در آیه‌ی ۱۲ از اشعیا باب ۴۰، و از آیات ۱۲ تا ۱۳ می‌بینید که نمایش اول قدرت خدا بر خلقت رو داریم: «کیست که آب‌ها را به کف دست خود پیموده و افلاک را با وجب اندازه کرده و غبار زمین را در کیل گنجانیده و کوه‌ها را به قپان و تل‌ها را به ترازو وزن نموده است؟»

حالا البته به هر یک از این‌ها نگاه می‌کنید و به آب‌های بزرگ فکر می‌کنید، درسته؟ و اگه کسی، اقیانوس رو دیده یا در یک اقیانوس پیما بوده باشه، متوجه می‌شه که آب‌ها چه قدرت عظیمی دارند. ولی صرفاً در کف دستان خدا هستند، درسته؟ عظمت خدا، بزرگی خدا. بعد آسمان‌ها! حالا، این دوره‌ی اشعیاست. ما در این دوره، تلسکوپ‌ها رو داریم که همچنان مشغول کاره و پرتو کهکشان‌ها رو جذب می‌کنه و این تصاویر شایان توجه رو به ما نشون می‌ده؛ نه فقط تصویر ستاره‌ها، بلکه تصویر کهکشان‌ها!

ولی اشعیا به ما می‌گه خدا اون‌ها رو با یه وَجِب اندازه می‌گیره، درسته؟ و بعد، این کوه‌های عظیم هست. حالا من قبلاً در پنسیلوانیا زندگی می‌کردم؛ در پنسیلوانیای مرکزی، تپه داشتیم. من در پنسیلوانیای غربی بزرگ شدم؛ خیلی از دیار مبدأ لیگونیر دور نیست؛ اونجا کوه داشتیم. دامنه‌ی کوه‌های آپالاش رو داشتیم. کوه‌های واقعی داشتیم.

در واقع، برای اینکه از محل زندگی‌ام به لیگونیر برم، باید سه مایل در مسیر کوهستانی بالا می‌رفتم؛ به محلی که لیگونیر بود؛ اما فلوریدا، نسبتاً مسطحه. می‌تونید روی سقفِ یه خونه برید و دور دست‌ها رو ببینید. پس اگه در فلوریدا زندگی می‌کنیم، واقعاً باید به جای دیگه‌ای پریم تا کوه‌ها رو ببینیم؛ اما وقتی کوه‌ها رو می‌بینید، بلافاصله در برابرشون احساس کوچک بودن می‌کنید و به عظمت کوه‌ها پی می‌برید. ولی همچنان می‌تونید ببینید که اشعیا سعی می‌کنه به ما نشون بده که خدا یه کوه رو در خلقت «قرار می‌ده». پس خدا بر همه‌ی چیزهایی که ما رو در دنیای طبیعی متحیر می‌کنه، قدرت داره.

اشعیا به سراغ خدایان دروغین می‌ره. در آیه‌ی ۱۴ می‌گه: «او از که مشورت خواست تا به او فهم بخشد و طریق راستی را به او بیاموزد؟ و کیست که او را معرفت آموخت و راه فطانت را به او تعلیم داد؟»

حالا ظاهراً در این مقطع، اشعیا به نوعی، از چیزی که الهیدانان درباره‌ی صفات خدا به‌عنوان «قادر مطلق» صحبت می‌کنند،

یعنی او بر همه چیز قدرت داره؛ تغییر جهت می‌ده؛ حالا اشعیا درباره‌ی خدای «عالم مطلق» صحبت می‌کنه. او از همه چیز آگاهه. پس کی پهبش تعلیم داده؟ به نظرم اینجا چیز دیگه‌ای هم هست. در معبد خدایان بابل، مردوک، خدای برتر بود.

حالا، همیشه باید به خودم یادآوری کنم که این مردوکه؛ مردوک نیست. یادتونه؟ مردوک، یه سگ بزرگ کارتونی بود؟ خُب.

این خدای بابل نیست. مردوکه؛ اما مردوک، با خدایان دیگه مشورت می‌کنه. پس وقتی مردوک باید تصمیم‌گیری کنه؛ مثل یه رئیس‌جمهور که اعضای کابینه‌اش رو دور هم جمع می‌کنه؛ یا یه پادشاه که مشاورانش رو دور هم جمع می‌کنه؛ مردوک، خدایان رو دور هم جمع می‌کنه. پس می‌دونید، با خدای رعد مشورت می‌کنه و با این خدا مشورت می‌کنه و بعد، وقتی این اطلاعات رو جمع‌آوری می‌کنه، تصمیم‌گیری می‌کنه. اینکه خدا، قدرتمندتر از خدایان بابل هاست؛ به‌وضوح، یه توهین محسوب می‌شد.

و چرا این مهمه؟ ببینید، در دنیای باستان، اگه یه ملت بر ملت دیگه غلبه می‌کرد؛ صرفاً بدین معنا بود که خدایان اون ملت، خدایان برتر بودند. پس غالباً اینو در عهد عتیق می‌بینید. می‌دونید؟ اینکه اسرائیل نزد خدا فریاد می‌زد که با محافظت از اسرائیل، از اسم خودش دفاع کنه. پس اینجا موضوع اینه که اگه اسرائیل، فاتحه؛ این درباره‌ی خدایان بابل‌ها چی می‌گه؟ و اینجا به‌وضوح، خدا نشون می‌ده که او برتر از مردوکه؛ و برتر از خدایان دروغینه.

بعد به سراغ ملت‌ها می‌ریم. همه‌تون، داستان اریک لیدل رو یادتونه. اریک لیدل، پسر یکی از میسیونرهای بود که در چین بودند؛ پزشک‌های میسیونر. البته، شهرت او به‌خاطر این بود که برنده‌ی مدال بُرنز شد؛ مخصوصاً مدال طلا در سال ۱۹۲۴ در المپیک پاریس. اما بعد از المپیک هم زندگی فوق‌العاده‌ای داشت که به چین برگشت و به‌عنوان میسیونر تا آخر عُمرش خدمت کرد.

اما در یه صحنه از فیلم «ارابه‌های آتش»، تا حدودی، آزادی عمل در این فیلم دیده می‌شه؛ اریک لیدل که دهنده‌ی دو سرعت بود، مسابقه‌ی اصلی‌اش، دو ۱۰۰ متر بود. مسابقه‌ی بعدی‌اش، دو ۲۰۰ متر بود. همه‌ی این‌ها مسافت‌های دو سرعت‌اند، درسته؟ در این فیلم متوجه می‌شیم که او به پاریس می‌ره و یه هفته قبل از مسابقات ۱۰۰ متر، متوجه می‌شه که مسابقات در روز یکشنبه‌اس. خُب، متأسفم که به‌نوعی نمایش این فیلم رو خراب می‌کنم. در واقع، او می‌دونست؛ همه‌ی اون‌ها می‌دونستند. برنامه، از چند ماه پیش فرستاده شده بود.

پس طبق نمایش این فیلم، این یه لحظه‌ی بسیار دراماتیک نبود؛ اما همچنان یه لحظه‌ی دراماتیک بود. او سال‌ها برای دو ۱۰۰ متر تعلیم دیده بود. این مسابقه‌ی او بود. او یه پرزبیتتری اسکاتلندیه؛ پس اینو خیلی جدی می‌گیره که «روز سبت را به یاد آور و آن را مقدس بدان.» پس در مسابقه‌ی روز یکشنبه شرکت نمی‌کنه. حالا، بیایید یه لحظه تصور کنیم که این فیلم درسته.

پس، در این فیلم، شاهزاده‌ی ولز رو می‌آرن، درسته؟ من نمی‌دونم چه وظایفی در برنامه‌ی شاهزاده‌ی ولز هست؛ اما ظاهراً یکی‌شون اینه که مطمئن بشه ورزشکاران بریتانیایی المپیک، عملکرد درستی دارند. پس شاهزاده‌ی بریتانیایی ولز رو می‌آرن که

اونو نصیحت کُنه؛ چون او باید به خاطر کشورش در دو ۱۰۰ متر شرکت کُنه؛ چون این شانسِ اون‌ها برای بُردنِ مدالِ طلاست. او در برابر این فشار ایستادگی می‌کُنه.

در واقع، در این فیلم؛ این قسمت واقعه؛ به جای اینکه در مسابقات دو ۱۰۰ متر شرکت کُنه، موعظه می‌کُنه. حدس بزنید از چه متنی استفاده می‌کُنه؟ البته که از اشعیا باب ۴۰ استفاده می‌کُنه؛ چون در پایان این باب، کسانی هستند که می‌دوند و مثل عقاب پرواز می‌کنند! این یه متنی عالی برای تقویت اعتماد به نفس تون قبل از رفتن به المپیکه؛ اما به این دلیل هم اونو می‌خونه؛ به این نگاه کنید؛ در آیه‌ی ۱۵: «اینک امت‌ها مثل قطره دَلُو و مانند غبار میزان شمرده می‌شوند. اینک جزیره‌ها را مثل گرد برمی‌دارد.»

لیدل، از فشارهایی که پادشاه‌اش تحمیل می‌کرد، نترسید یا تسلیم اون‌ها نشد. او متوجه شد که ملت‌ها مثل قطره‌ی کوچیکی در دَلُو هستند؛ او به واقعیتِ ملت‌ها پی بُرد. در پشتِ ملت‌ها؛ و قدرتی که ملت‌ها ارائه می‌کنند؛ و گاهی این قدرت خیلی زیاده و ما فقط همین رو می‌بینیم. این به اصطلاح، جلوی آفتاب رو می‌گیره و نمی‌تونیم چیزی فراتر از افقِ هستی مون رو ببینیم؛ چون فقط چیزهایی رو که جلوی روی ماست، یعنی ملت‌ها رو می‌بینیم؛ اما دیدگاه حقیقی اینه که اون‌ها قطره‌ای در دَلُو هستند.

لیدل اینو می‌دونست. لیدل اینو می‌دونست. البته، او برنده‌ی مدالِ برنزِ دو ۲۰۰ متر شد و بعد برای دو ۴۰۰ متر تعلیم دید. این شایانِ توجهه. دُو ۴۰۰ متر، به‌عنوان دو سرعت در نظر گرفته نمی‌شه. این دُو نیمه‌استقامت در نظر گرفته می‌شه. معمولاً دوندگان دُو سرعت، دوندگان خوبی برای دُو نیمه‌استقامت نیستند. وقتی لیدل در سال ۱۹۲۴، در دو ۴۰۰ متر المپیکِ پاریس، مدالِ طلا گرفت، دنیا رو شوکه کرد.

حُب، وقتی به متن برمی‌گردیم، در آیه‌ی ۱۸، به خدایان دروغین می‌پردازیم. «پس خدا را به که تشبیه می‌کنید و کدام شَبَه را با او برابر می‌توانید کرد؟» یه بُت؟ اینجا یه کنایه‌ی کوچیک ظاهر می‌شه. من اینو دوست دارم. خیلی دوست دارم که نویسندگان کتاب مقدس، طعنه می‌زنند. ما اینجا اینو می‌بینیم: «صنعتگر بُت را می‌ریزد و زرگر آن را به طلا می‌پوشاند، و زنجیرهای نقره برایش می‌ریزد. کسی که استطاعت چنین هدایا نداشته باشد درختی را که نمی‌پوسد اختیار می‌کند و صنعتگر ماهری را می‌طلبد تا بتی را که متحرک نشود برای او بسازد.»

پس مراقب باشید که بُت چوبی تون به شکلِ بدی ساخته نشده باشه؛ چون مُمکنه روی قفسه نمونه؛ و می‌دونید، وقتی بچه‌ها به خونه بیان و سروصدا کُندند، مُمکنه اون قدر ناآروم بَشَن که اونو پندازن. چقدر احمقانه‌اس که این بابلی‌ها به این بُت‌های ساخته‌ی دستِ انسان اعتماد داشتند؟ پس به ما یادآوری می‌کُنه که خدا، قدرتش رو بر خدایان دروغین نشون می‌ده.

در آیه‌ی ۲۱، به خلقت مراجعه می‌کنیم: «آیا ندانسته و نشنیده‌اید و از ابتدا به شما خبر داده نشده است و از بنیاد زمین نفهمیده‌اید؟ او است که بر کره زمین نشسته است و ساکنانش مثل ملخ می‌باشند. اوست که آسمان‌ها را مثل پرده می‌گستراند

و آن‌ها را مثل خیمه به جهت سکونت پهن می‌کند. که امیران را لاشی می‌گرداند؛ دوباره به سراغ ملت‌ها می‌ریم؛ «و داوران جهان را مانند بطلالت می‌سازد.»

بله، حتی کورش، حتی کورش، پادشاه بزرگ ماد و پارس؛ وقتی وارد صحنه شد، ارتش به‌سادگی از بین رفت. پس او شهرت زیادی داشت. «هنوز غرس نشده و کاشته نگردیده‌اند و تنه آن‌ها هنوز در زمین ریشه نزده است، که فقط بر آن‌ها می‌دمد و پژمرده می‌شوند و گردباد آن‌ها را مثل کاه می‌ریاید.»

در آیه ۲۵، نتیجه‌گیری خوبی می‌گُنه. این یه سؤال بدیهیه: «پس مرا به که تشبیه می‌کنید تا با وی مساوی باشم؟ قدوس می‌گوید.» پس اینجا مجموعه‌ی نمایش قدرت خدا رو داریم؛ اما او بهترین نمایش قدرتش رو برای آخر نگه داشته. اینکه: نهایتاً، خدا از این خشنود می‌شه که قدرتش رو در قومش نمایان گُنه. اینو در چند آیه‌ی آخر خواهیم دید. پس وقتی به پایان این باب می‌پردازیم، یه سؤال بسیار صادقانه می‌بینیم: «ای یعقوب چرا فکر می‌کنی و ای اسرائیل چرا می‌گویی: «راه من از خداوند مخفی است و خدای من انصاف مرا از دست داده است.» پس بیایید به اردوگاه برگردیم. یادتونه؟ دفعه‌ی پیش که به اردوگاه رفتیم، شنیدیم که خدا می‌خواد ما رو احیا گُنه. ما شک داشتیم؛ اما خدا همه‌ی این چیزها رو نشون داد.»

حالا یه سؤال دیگه داریم: اما من چی می‌شَم؟ آیا خدا شرایط مَنو می‌بینه؟ بله، می‌تونم اینو تأیید کنم؛ او خالق، پس او قدرتمندتر از خَلقته. بله، اگه به اندازه‌ی کافی اصرار کنیم؛ می‌گیم که ملت‌ها، واقعاً قطره‌ای در دَلُو هستند. بله، ما می‌دونیم، می‌دونیم که این خدایان دروغین چقدر مسخره‌آن. پس می‌تونیم جواب اینم بدیم؛ اما در این شرایط خاص چی بگیم؟ آیا خدا توجه می‌گُنه؟ آیا خدا اهمیت می‌ده؟ اینجا یه بی‌عدالتی هست. حق من؛ درسته؟ اینکه به‌عنوان قوم خدا از وعده‌ی او لذت ببرم؛ آیا این نادیده گرفته می‌شه؟ آیا خدا به من توجه می‌گُنه؟ خُب، در چند آیه‌ی بعد درباره‌ی این صحبت می‌کنیم، این طور نیست؟ «آیا ندانسته و نشنیده‌ای که خدای سرمدی یهوه آفریننده اقصای زمین درمانده و خسته نمی‌شود و فهم او را تفحص نتوان کرد؟»

حالا اینو در عمل می‌بینیم: «ضعیفان را قوت می‌بخشد و ناتوانان را قدرت زیاده عطا می‌نماید.» خُب، این کاملاً منطقیه. کسانی که به قدرت نیاز دارند، خدا بهشون قدرت می‌ده؛ اما اینجا یه مقوله‌ی دیگه هم هست: «حتی جوانان هم درمانده و خسته می‌گردند.» می‌دونید رکورد جهانی بلندترین پرش چیه؟ من باید اینو پیدا می‌کردم. ۲۴۳/۹۱ سانتیمتره. می‌تونید تصور کنید؟ ما باید ۲۴۳/۸۴ سانتیمتر رو روی دیوار نشون بدیم. یه انسان، ۲۴۳/۹۱ سانتیمتر پَریده. این خاویر سوتومایور، اهل کوبا بود. در ۱۹۹۳، رکورد جهانی رو به‌دست آورد.

پاهش شگفت‌انگیز بود. او هنوز زنده‌آس. نمی‌دونم تا چه ارتفاعی می‌پَره؛ اما تقریباً مطمئنم که دیگه ۲۴۳/۹۱ سانتیمتر نمی‌پَره. مهم نیست چقدر قوی به نظر می‌رسیم؛ چقدر شکست‌ناپذیر به نظر می‌رسیم؛ ما محدودیت‌های خودمون رو داریم. پس حتی جوانان؛ و اشعیا در ادامه می‌گه، «شجاعان»، درسته؟

این نماد توان انسانی و قوت انسانی و ظرفیت انسانی و قدرت انسانی؛ حتی این هم محدوده. «حتی جوانان هم درمانده و خسته

می‌گردند و شجاعان به کلی می‌افتند.» چند هفته پیش، در دانشگاه ریفورمیشن بایبل کالج، مسابقات نهایی فریزی رو داشتیم. من هیچ‌وقت در زندگی‌ام در مسابقات نهایی فریزی شرکت نکرده بودم. در مسابقات نهایی فریزی باید خیلی بدوید. این‌ها ۱۸ تا ۲۲ ساله بودند؛ و ظاهراً انرژی‌شان بی‌پایان بود. بعد یه آیه مثل اینو خوندم و فکر کردم، «آه، بله، بالاخره خسته می‌شن و مشتاقانه منتظرم که خستگی‌شان رو ببینم.»

می‌بینید اشعیا سعی می‌کنه اینجا چی کار کنه؟ سعی می‌کنه بگه، «مهم نیست در مورد خودتون چه فکری می‌کنید؛ شما محدودیت دارید. این چیز خوبیه، چون اگه محدودیتی نباشه، می‌دونید به چی اعتماد می‌کنید؟ به خودتون اعتماد می‌کنید؛ اما اعتمادتون باید به خدا باشه.» پس اشعیا به ما می‌گه، «اما آنانی که منتظر خداوند می‌باشند قوت تازه خواهند یافت و مثل عقاب پرواز خواهند کرد. خواهند دوید و خسته نخواهند شد. خواهند خرامید و درمانده نخواهند گردید.» حالا، هر بار که به این نگاه می‌کنم، فکر می‌کنم، «ترتیب‌اش رو درک نمی‌کنم.» واقعاً باید برعکس باشه. این حالتِ نزولی داره. از اوج‌گیری مثل عقاب شروع می‌کنیم.

این هیجان‌انگیزه. بعد می‌دویم. خُب، اینو دوست دارم؛ اما بعد فقط راه می‌ریم. این چقدر عادی! چقدر معمولیه! اشعیا اشتباه فهمیده. واقعاً باید این ترتیب رو وارونه کنیم. ما راه می‌ریم و بعد می‌دویم و بعد مثل عقاب پرواز می‌کنیم! اما این کاملاً درسته. این استعاره‌آس؛ پس در مورد این استعاره زیاده‌روی نکنیم؛ اما چقدر به اوج‌گیری مثل عقاب نیاز داریم؟ و حتی گاهی به دُیدن نیاز داریم؟

اما بعد، راه رفتنِ دائمی، معمولی و عادی رو داریم. در هر حرکتی، قدرت خدا هست تا با ما ملاقات کنه. پس به‌درستی می‌تونیم به خدا اعتماد کنیم. دکتر اسپرول، بارها اینو گفته. اخیراً، در گفتگویی که با او داشتیم، به این اشاره کرد. واقعاً، مشکل ما اینه که نمی‌دونیم خدا کیه و نمی‌دونیم خودمون کی هستیم. این مشکل اساسی ماست. این متن، به‌طور سطحی به این موضوع می‌پردازه. اینجا درباره‌ی قدرت مطلق خدا و علمِ مطلق‌اش صحبت می‌کنیم. می‌تونستیم درباره‌ی وفاداری خدا صحبت کنیم. می‌تونستیم درباره‌ی خلوص او، قدوسیت او، عدالت او صحبت کنیم؛ اینکه خدا حیاته؛ خدا نوره؛ خدا محبت؛ او پُر از رَحْمَتَه؛ شفقت‌اش بی‌پایانه؛ او مهربونه؛ بسیار مهربون؛ کاملاً خیرخواه؛ تماماً نیکوست.

این هویت خداست و ما باید به این اعتماد کنیم. ما نمی‌تونیم به خودمون اعتماد کنیم؛ و نمی‌تونیم به ملت‌ها اعتماد کنیم. نمی‌تونیم به این بُت‌ها اعتماد کنیم. فقط به خدا می‌تونیم اعتماد کنیم. اعتمادمون باید به خدا باشه. می‌دونید، وقتی گفتیم نهایتاً خدا از این خشنود می‌شه که قدرتش رو در قومش نشون بده، اینو درست درک نکردم. چون تنها دلیل اینکه می‌تونیم مثل عقاب اوج بگیریم و بدویم و خسته نشیم؛ و راه پریم و درمانده نشیم، اینه که یه نفر بود که درمانده شد. یه نفر بود که نتونست راه بره؛ او واقعاً زیر بار صلیب خُرد شد. چون خدا پسرش رو فرستاد؛ و نهایتاً، قدرتش رو نشون داد؛ قدرتش رو در پسر و مرگ پسر بر روی صلیب نشون می‌ده، تا ما بتونیم این وعده رو بطلبیم. نمایش نهایی قدرت خدا، در صلیب و در پسر خداست. به همین دلیل، با شادمانی، قدرتش رو در زندگی ما نشون می‌ده. اعتماد ما باید بر خدا باشه. باید بر خدا باشه.

جلسه‌ی بعد، به این موضوع می‌پردازیم که نه تنها باید اعتمادمون به خدا باشه، بلکه باید به کلامی که خدا به ما داده نیز اعتماد کنیم. جلسه‌ی بعد، با هم به این موضوع خواهیم پرداخت.